باعرابی که در اصل لاها بود چون معرب کردند الف را از آخر
حذف کردند ودر اول الف ولام آوردند ولام را در لام ادغام
کردند الله شد سوال لفظ موصوف منعوت چرا مقدم کرد جواب
وصف کثیر الوقوع ست ونعت قلیل الوقوع با آنکه وصف عام نست چرا که در مدح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الموصوف بالتصريف المنعوت بالتخفيف
الذي انعامه صحيح على العباد غير معتل بعلل طاعات العباد
والصلوة على رسوله محمد المضاعف قدره على الانبياء
الامجاد وعلى آله واصحابه الذين هم غير مهموز نعمائهم
الى يوم التناد اما بعد فقد قال العبد الضعيف
الراجي الى رحمة ربه القوي ظهير بن محمود بن
مسعود بن العلوي خفف الله اثقالهم وحقق آمالهم

بدان اعزک الله تعالی که جمله اسما و افعال بر چهار گونه است
صحیح و مهموز و معتل و مضاعف اما صحیح آن باشد که حرفی
از حروف اصلی وی حرف علت و همزه نباشد و
دو حرف صحیح وی از یک جنس نباشد چون ضرب و نصر
و حجر و جعفر و مهموز آن باشد که حرفی از حروف اصلی وی
همزه باشد و آن سه نوع است مهموز فا چون امر و اثر و مهموز
عین چون سأل و سؤال و مهموز لام چون قرأ و قری
و معتل آن باشد که حرفی از حروف اصلی وی حرف علت
باشد و حروف علت سه است واو و الف و یا که مجموع
وی وای باشد پس اگر حرف علت در اول کلمه باشد
معتل فا و مثال گویند چون وعد و یسر و اگر در میان
باشد معتل عین و اجوف گویند چون قال و باع
و اگر در آخر کلمه باشد معتل لام و ناقص گویند چون
دعا و رمی و اگر دو حرف علت در یک کلمه باشد
اما هر دو یکجا نباشد آن را لفیف مفروق گویند

چون وشی و ودی و اگر یک جا باشد لفیف مقرون که نامند
چون طوی و قوی و مضاعف آن باشد که از حروف اصلی
او دو حرف از یک جنس باشد و آن بر دو نوع ست یکی
ثلاثی که عین و لام وی از یک جنس باشد چون سَرّ
و ثَبّ دوم رباعی که فا کلمه و لام اول و عین و لام
ثانی او از یک جنس باشد چون زلزل و قلقل بدانکه
اعلال تغییر دادن حرف علت بود برای
تخفیف چون قال حذف افکندن حرف علت
بود چون قل ابدال داشتن حرفی بجای حرفی دیگر
بود چون رأس اسکان افکندن حرکت بود چون یدعو
ادغام آوردن دو حرف متجانس بود بیکبار در تلفظ چون
مدّ اصول مهموز همزه منفرده که ساکن باشد در اسم یا
در فعل روا باشد که وی را بدل کنند بحرف علتی که مناسب
حرکت ماقبل همزه باشد و اگر متحرک باشد بدل کنند بحرف علت مناسب
حرکت ماقبل همزه اگر ماقبل همزه واو و یا یای ساکن مده زائده باشد یای

# حاشیهٔ زبده متعلق صفحهٔ چهارم

[illegible]

## حواشی متعلق صفحه پنجم زبده

[illegible]

تصغیر ابدال کنند برای تخفیف چون راس و ذیب و لوس
و مقروة و خطیة و افئس اگر دو همزه در یک کلمه بهم آیند و
همزه دوم ساکن باشد واجب ست ابدال همزه دوم بحرف
علتی که مناسب حرکت همزه اول باشد برای تخفیف
چون آمن و اومن و ایمانا و اگر همزه دوم متحرک
باشد واجب بود ابدال او بیا اگر ما قبل همزه مکسور یا همزه
خود مکسور باشد و بواو در غیر این چون جاء و ائمة و اوادم
و حکم همزه مفتوح در باب ابدال حکم همزه ساکن ست اگر ما قبل
همزه مکسور یا مضموم باشد چون میر و جون و اوادم
همزه که متحرک باشد و ما قبل او ساکن روا باشد که حرکت همزه
نقل کنند و بما قبل او دهند اگر سکون ما قبل همزه لازم
نباشد و همزه را حذف کنند برای تخفیف چون یسل و یری
خاب و دربری و یری و اخوات ایشان و در کل و خذ حذف
واجب ست بر خلاف قیاس و در مر جایز ست بر خلاف
قیاس و در اکرم که در اصل ااکرم بوده است همزه دوم

حذف کرده شد بر خلاف قیاس برای تخفیف مع اخوات
او را چون تکرم و مانند او حمل کرده شد بر اکرم اصول
معتل بر واو ساکن که میان یا و کسره تحقیقی یا تقدیری
افتد و حرکت یا مخالفت واو باشد آن واو بیفتد چون
یعد و یهب که در اصل یوعد و یوهب بوده است جده
در یهب باعتبار حرف حلق یا را فتحه دادند و حرف
حلق برای فتحه علت مجوزه است نه موجبه پس فتحه در یعد لازم
نیاید و واو از اخوات او چون نعد واعد و تعد نیز افتد و از
مصدر او چون عدة که در اصل وعد بوده است واو حذف
کرده شد برای تخفیف بعده عین را کسره دادند و عوض
واو تا در آخر آوردند عدة شد پیر و آوی که ساکن
نیز شد مدغم باشد و ما قبل و مکسور آن واو یا گردد
برای تخفیف چون میزان که در اصل موزان بوده
است و در اعد واو را حذف کردند از جهت
موافقت باب زیرا که در حذف تخفیف زیاده

است از قلب واو و یا بر یا بکه ساکن غیر مدغم باشد
وما قبل او مضموم آن یا واو شود چون موقن که در اصل
میقن بوده است و هر واو و یای اصلی که متصل بتای
افتعال افتد تا شود و تا در تا مدغم گردد چون اتقد
واتسر که در اصل اوتقد وایتسر بوده است و در
اوتقد واو را یا نگردانند زیرا چه قرب تای افتعال
قلب واو بتا تقاضا میکند و کسرهٔ ما قبل در معرض
زوال است بسبب احتمال سقوط همزهٔ وصل پس
معارض نگردد مر قرب تای افتعال را هر جا که دو واو
در اول کلمه جمع شود و هر دو متحرک باشند واجب بود ابدال
واو اول بهمزه چون اواصل و اگر یک واو در اول کلمه مضموم باشد
یا مکسور جایز باشد ابدال او بهمزه چون اجوه و اشاح و در
مفتوح نیز قلب آمده است در بعضی مواضع بر خلاف قیاس
چون احد و اناة و هر الفی که ما قبل او مضموم باشد واو شود
چون ضورب و اگر مکسور باشد یا شود چون محاریب

ماضی مجهول ضارب از مفاعلت الف بسبب ضمهٔ ما قبل بواو بدل شد ۱۲

و یا که متحرک باشد بحرکت لازم و ماقبل او مفتوح باشد مثبتة ۱۲ اند

احتراز شد از قول که ساکن ست ۱۲

و کلمه از التباس مفرد امین باشد و بر وزن فعلان

احتراز شد از دو صیغه تثنیه ۱۲ چون جولان ۱۲

فعلی نباشد و لام کلمه حرف علت نباشد و در معنی آن و اع

حیدی ۱۲ چون قوی ۱۲

و یا که تصحیح وی واجب نیست نباشد و در ان کلمه تعلیلی دیگر

چون طوی

از جنس وی نیفتاده باشد واجب بود ابدال آن واو و یا

یا بالف برای تخفیف چون قال و باع و دعا و رمی و اگر

با وجود این شرائط تصحیح کنند شاذ بود چون عَوَدَ و

عَیَبَ و عَوَنة و حَوَکة بخلاف دعوا و رمیا و دوران و

جمع حائن ۱۲ جمع حائک ۱۲

هیجان و صوری و حیدی و عور و صید و طوسی

موضع نزدیک مدینه ۱۲ ماده خر که از سایه خود بجهد از نشاط ۱۲

قوی هر ماضی معتل العین که مفتوح العین باشد و

احتراز شد از مکسور العین یا مضموم العین ۱۲

ضمیر مرفوع بارز متحرک بدو متصل شود اگر واوی باشد

نقل کنند ضم و اگر یائی باشد نقل کنند کسر و حرکت او و یا

نقل کنند و بماقبل دهند بعد ازالت حرکت ماقبل تا ضمه

دلالت کند بر واو و کسره بر یا نزدیک حذف واو و یا

برای اعتبار اجتماع ساکنین چون قلت و بعت بخلاف

جهت آنرا که اصل دلالت بر باب جهت و این در قلت
و جهت لنگر نیست از سبب فتحه ها و عین و دور ظلمت و جهت
برد و دلالت بوجه دست بر واو که در مصدر بود و در
فعل او تعلیل شده باشد و ما قبل او مکسور باشد یا شود
چون قیام قیاما بخلاف قاوم قواما بر واو یکه در وحدان
ساکن باشد و بعد او الف جمع افتد و ما قبل او مکسور
باشد یا شود چون روض و ریاض و حوض و حیاض بر واو
و یا که در مستقبل و مانند آن متحرک بود و ما قبل وی ساکن
بسکون غیر لازم بروا باشد که حرکت آن واو
و یا را نقل کرده با قبل دهند برای موافقت ماضی چون
یقول و یبیع و مقول و مبیع و اگر حرکت فتح بود آن واو
و یا را بدل کنند بالف اگر آن واو و یا ملاقی ساکن نباشد تحقیقا
یا تقدیرا و لام کلمه حرف علت نباشد و زیادت مشترک
میان اسم و فعل در اول کلمه نباشد و کلمه برای تعجب نباشد
چون یقال و یباع بخلاف مقوال و مقول و اقوی

ما بقیس واقوال فی ما اقوله واگر با وجود این شرایط
تصحیح کنند شاذ بود چون استحوذ و عین کلمه در باب
افعال واستفعال قلب کرده شود الف برای تخفیف
ماضی وحذف کرده شود از جهت اجتماع ساکنین و تا
در آخر عوض داده شود چون اقامة واستقامة هر واو
ویا که متحرک باشد وماقبل او ساکن حرکت بران
واو ویا دشوار بدارند زیرا که حکم آن واو حکم حرف صحیح
ست چون دلو وظبی واگر ماقبل واو ویا متحرک بود
بضمه یا بکسره ضمه وکسره بران واو ویا دشوار شمرده
ساکن کنند برای تخفیف چون قیل وبیع ویدعو
ویرمی بر او ویا که بعد الف اسم فاعل افتد ودر
فعل او تعلیل شده باشد بدل کرده شود بهمزه باعتبار
اعلال فعل چون قائل وبایع بخلاف عاور وصاید بر
دال و ویا که در طرف افتد یا در حکم طرف نزدیک اتصال
چیزیکه زاید بود وقبل وی الف زاید باشد همزه گردد

چون کسائی و رواءٍ و عدلةٍ و حکاءةٍ هر همزه زائده که بعد الف
جمع الجمع همزه شود چون صحائف و عجائز و رسائل بخلاف
معایش و مقاوم و همزه مصائب بخلاف قیاس است
هر واو که در طرف افتد یا در حکم طرف وقتیکه
متصل شود بکلمه چیزی که اتصال او لازم نباشد
چون الف ضمیر و تای تانیث و ما قبل او مکسور باشد آن
واو یا شود چون دُعی و دُعیا و داعیة هر واو که در کلمه
ثالث باشد چون رابع گردد یا زیاده از رابع و حرکت
ما قبل مخالف واو باشد یا شود چون اُغزیت و استغزیت
هر حرف علت که در آخر کلمه ساکن باشد در حال جزم و
وقف ساقط شود علامةً للسکون چون لم یدع و لم یرم و
ادع و ارم هر جا که اجتماع ساکنین شود اگر اول حرف
مده زائده یا غیر مده باشد و اگر مده حرف علت ساکن
که حرکت ما قبل او موافق او باشد و دوم مدغم فیه
باشد در یک کلمه حذف نکنند و این اجتماع ساکنین روا باشد

چون دابّة و خویصّة و همچنین در حال وقف چون زید و عمرو

و اگر نه همزه حذف کرده شود چون لم تخف و البیع و قول الحق

و غیر همزه را حرکت داده شود چون اخشوا الله و اخشی الله

اگر دو حرف صحیح ساکن در دو کلمه باشد اول را حرکت

دهند چون اذهب اذهب و اگر در یک کلمه باشد دوم را

حرکت فتحه دهند باعتبار خفت و کسره از جهت آنکه

اصلی ست در تحریک ساکن و ضمه از جهت متابعت ما قبل

اگر ما قبل مضموم بود چون مُدَّ مُدِّ مُدُّ هر جا که واو و یا بهم آیند

و اول ایشان ساکن باشد و بدل از چیزی نباشد

و محمول بر جمع تکسیر نباشد و کلمه از التباس ایمن باشد واو را

یا کنند و یا را در یا ادغام کنند برای تخفیف و ما قبل او را

کسره دهند اگر مضموم باشد چون مرمیّ **اصول مضاعف**

هر جا که دو حرف صحیح از یک جنس یا از یک مخرج یا از دو

مخرج متقارب بهم آیند و کلمه ملحق برباعی نباشد و از التباس

ایمن باشد و حرف دوم متحرک باشد اگر اول ساکن بود در دوم

ادغام کنند و اگر متحرک باشد ساکن کنند اگر ماقبل و ساکن
نباشد حرکت را نقل کرده بماقبل دهند اگر ماقبل ساکن باشد
بسکون غیر لازم پس ادغام کنند مگر در مثل تتنزّل و متباعد
چون مدّ یمدّ و عضّ و لبّت که در اصل عضضت و لببت بوده
است و هر جا که حرکت حرف دوم واجب است ادغام هم واجب
است چون مدّ و هر جا که حرکت حرف دوم جایز است ادغام نیز جایز
است چون لم یمدّ و هر جا که حرکت حرف دوم ممتنع است ادغام نیز
ممتنع است چون مددن و در دو کلمه حرف صحیح اگر ماقبل اول
ساکن باشد چنانچه قرم مالک یا دو همزه باشد چنانچه قد جاء انزا
یا اول مدّه باشد چنانچه فی یوم و یا اول های سکته باشد چنانچه مالیه
هلک یا اول مدغم فیه باشد چنانچه ربّ پس ادغام ممتنع بود و در بعضی
از کلمات مضاعف قلب آمده است چون تقضّی البازی و در بعضی
حذف آمده است چون ظلت و مست بر خلاف قیاس هر جا که دو تا
در اول کلمه جمع شوند روا باشد که یکی را حذف کنند برای تخفیف چنان
تتنزّل و تتناهی

ظ-ز

ف
1500

۵۵۶۱۹۹

ظہیر بن محمود

زبدۃ الصرف

کتب خانہ
جامعہ عثمانیہ

۱- اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس عاملہ، مجلس انتظامی [illegible] اپنے پاس رکھ سکتے ہیں
جہاں تقسیم [illegible] نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکتے ہیں۔

۲- اساتذہ جامعہ [illegible] اور اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکتے ہیں۔

۳- طلبائے [illegible] دو کتابیں [illegible] ایم اے، ایل ایل بی [illegible] تحقیقاتی [illegible] پانچ کتابیں [illegible] اپنے پاس رکھ سکتے ہیں۔

۴- مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ سے بحساب ایک آنہ یومیہ فی کتاب [illegible] لیا جائے گا۔

۵- [illegible] کتابیں اگر جاری کی جائیں گی [illegible] لازم ہے۔

۶- کتابوں پر کسی قسم کا نشان سیاہی یا پنسل سے [illegible]

۷- کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو [illegible] ذمہ داری [illegible]

۸- قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہیں کی جائیں گی۔ فقط